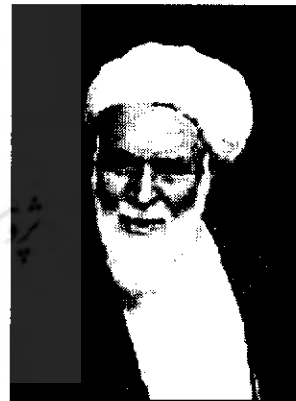


## راهکار آینده؛ اتحاد و ائتلاف اصلاح طلبان

گفت‌وگو با آیت‌الله حسین انصاری راد



برای حل مشکلاتی که پیش رو داریم، راهبردهای مختلفی مطرح می‌شود، ولی به نظر راهی جز قانون‌گرایی نمانده است؛ چرا که راه‌هایی مثل رفراندوم و عراقی کردن ایران هزینه‌های اجتماعی گزاف دارد. در راه قانون‌گرایی نیز با مسائلی روبه‌رو شدیم که شاید از انقلاب مشروطیت تاکنون همانند آن مشاهده نشده است. در جریان انتخابات مجلس هفتم، رئیس قوه مجریه و رئیس قوه مقننه که هر دو منتخب مردم هستند، در چهارم بهمن ماه ۱۳۸۲ اعلامیه مشترکی دادند مبنی بر این که در ۱۹۰ کرسی آن امکان رقابت وجود نداشته و در بقیه موارد غالباً رد یا تأیید صلاحیت به صورتی بوده که شانس یک طرف و یک گرایش را بیشتر کرده است. مقام رهبری برای برگزاری انتخابات از آنها تشکر کرد، اتفاق خاصی هم روی نداد. حدود ۸۰ نفر از رد صلاحیت شده‌ها، نمایندگان مجلس ششم بودند که با وجود توصیه مقام رهبری به شورای نگهبان صلاحیتشان تأیید نگردید. شورای نگهبان نیز توصیه مقام رهبری را حکم حکومتی تلقی نکرد. در حالی که در تجربه‌های انتخاباتی گذشته اگر نماینده‌ای با چنین وضعیتی وارد مجلس می‌شد، با تشنج و اعتراض و یا بی‌اعتنای روبه‌رو می‌شد. چه ویژگی‌هایی در ایران وجود دارد که با این همه مسائل، آب از آب تکان نمی‌خورد؟ در انتخابات نهم نیز آقایان هاشمی و کروبی که هر دو موجد نظام بوده‌اند و ۲۷ سال در بالاترین مسئولیت نظام جمهوری اسلامی در ساماندهی امور نظام موثر بوده‌اند، در بیانیه‌های جداگانه "هدایت سازمان‌یافته آرا" و "تخریب‌های کوه‌شکن با بودجه بیت‌المال" را مطرح کردند، ولی باز هم آب از آب تکان نخورد. در ۷-۸ سال اخیر فاز امنیتی - نظامی در زیر جامعه جریان داشت اما با بیانیه‌های یادشده برای مردم روشن شد که یک سازمان سراسری نظامی - امنیتی وجود دارد. ارزیابی افرادی که شاهد دوره‌های مختلف انتخابات و پیش و پس از انقلاب بوده‌اند این است که این انتخابات پدیده‌شگرفی است و در جواب به این سوال که چه باید کرد معتقدند تنها راه برخورد با این پدیده قانون‌گرایی است. جمع‌بندی شما درباره این انتخابات و شگفتی‌های آن چیست و چه راهی برای آینده ترسیم می‌کنید که جوانان بتوانند با وجود مشکلات و پیچ‌وخم‌های راهبرد قانون‌گرایی، گام‌های محکمی بردارند؟

پیش از این که به پاسخ سوال شما بپردازم، می‌بایست درباره اصل انتخابات در نظام جمهوری اسلامی توضیح دهم برخلاف نظر بسیاری که قانون اساسی را یکسره رد می‌کنند و آن را کارساز و مفید نمی‌دانند. در اصل ۵۶ قانون اساسی به صراحت حاکمیت مردم بر سرنوشت به‌عنوان یک حق الهی، شرعی و طبیعی به رسمیت شناخته شده و به هیچ‌کس حق سلب و مصادره و محدود ساختن آن داده نشده است و این اصل کلیدی است که هرگونه تناقضی در اصول قانون اساسی به وسیله آن قابل رفع است. بنابراین و به صریح همه اصول قانون اساسی، هیچ سمتی در نظام جمهوری اسلامی بدون انتخاب و رد رأی مردم مشروع نبوده و قانونی نمی‌باشد. مفهوم دقیق و لازمه قطعی آن

این است که هیچ سمت و سیاستی حتی سمت ولایت فقیه و سیاست‌های آن نمی‌تواند با رأی و خواست مردم در تعارض باشد و یا اراده و خواست واقعی مردم را محدود و یا مخدوش سازد. زیرا مشروعیت و رسمیت ولایت فقیه معلول رأی مردم است و معلول در مرتبه علت نبوده و امکان تعارض بین علت و معلول امکان ندارد و به طریقت اولی شورای نگهبان که معلول رأی رهبری است از این اصل مشتت‌نا نیست. بنابراین کلید رفع تناقضات در قانون اساسی اصل ۵۶ است که هیچ اصل، سیاست، برنامه و اقدامی به هر شکل و نسبتی نمی‌تواند این اصل را محدود و یا مخدوش سازد. هیچ‌کس نمی‌تواند با توجه به اصل ۵۶، اصل آزادی انتخابات را به شکلی محدود نموده و اراده ملی و عمومی را از کار بیندازد و به‌گونه‌ای مقدمه‌چینی و بسترسازی کند و اقداماتی انجام دهد که اصل حاکمیت ملی را که مبنای اراده و رسمیت مسئولان است مخدوش سازد. لازمه قطعی این معنا این است که اصول قانون اساسی سیاست‌ها، اقدامات و راهبردهایی که برای اداره کشور به کار می‌رود از اصل ولایت فقیه تا اقدامات شورای نگهبان و اموری که مسئولان رده بالای نظام انجام می‌دهند با این معیار و میزان باید سنجیده بشود و اگر تعارضی بین آنها و اراده واقعی مردم باشد رسمیت نداشته و باید منتفی شود. در رابطه با انتخابات مجلس هفتم و رد صلاحیت‌هایی که انجام شد باید بگوییم رد صلاحیت‌ها قطعاً در تناقض با حاکمیت مردم قرار گرفت و حاکمیت مردم را نفی کرد. اگر قرار باشد یک گروه سیاسی یکسره از صحنه رقابت حذف گردد و یک بازی یک‌طرفه باشد و میدان در اختیار یک طرف قرار گیرد این به هیچ وجه یک انتخابات آزاد نخواهد بود. باید پذیرفت که براساس آنچه در انتخابات مجلس هفتم اتفاق افتاد و ۱۶۹۶ نفر براساس بند یک ماده ۲۰ قانون انتخابات رد صلاحیت شدند، یعنی عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و جمهوری اسلامی، ما در کشور مسلمانی نخواهیم داشت. زیرا اکثریت قاطع و بلکه همه این ۱۶۹۶ نفر صرف نظر از سوابق انقلابی‌شان افراد موثر، معتبر، متعبد و متدینی بودند. این حرکتی که انجام شد در تاریخ اسلام و تاریخ فقه سابقه نداشته است.

در تاریخ اسلام گاهی به نادرست و در نتیجه تحجر و برداشت یک‌سویه و عوامانه از اسلام، یک نفر تکفیر شده است، ولی نظیر این‌گونه حذف و رد صلاحیت اسلامی و تفسیق دسته‌جمعی نسبت به کسانی که ملتزم به آداب دینی هستند هرگز سابقه نداشته است و در تاریخ صدساله مشروطیت و مجالس آن نیز چنین رد صلاحیتی سابقه ندارد. در اوج مخالفت با مدرس، صلاحیتش را رد نکردند منتها رأی او را دزدیدند و نگفتند چون مثل ما فکر نمی‌کند پس مسلمان نیست یا فاسق است.

زیرا معنای عدم التزام عملی به اسلام فسق است و معنای عدم اعتقاد به اسلام نیز ارتداد و کفر می‌باشد. باید عرض کنم با این اقدام از یک سو تشکیلات اداری نظام جمهوری اسلامی را از تمام نیروهایی که می‌توانستند نقش موثری ایفا کنند، خالی کردند و از سوی دیگر اعتبار اندیشه اسلامی و تفکر اسلامی را زیر سوال بردند، به طوری که هیچ معیار و ملاکی برای اخلاق و ارزش‌های معنوی نباشد. از اینجا به نتیجه تردیدناپذیر می‌رسیم که بر اصل نظام جمهوری اسلامی صدمه‌ای جبران‌ناپذیر وارد شده است. با این تصویری که خردمندان و متفکران از یک نظام معتدل و مفید در جامعه دارند، آنچه به نام نظام اسلامی انجام شد دیگر قابل تحقق نیست و درست‌تر، قابل دفاع نیست. بدون شک نمی‌توان تصور کرد که نظام بتواند با این خصوصیات به حیات خودش ادامه دهد، مگر آن‌که کسانی که برای نظام جمهوری اسلامی دلسوزی می‌کنند و به آن اخلاص دارند و اشخاصی که نمی‌خواهند اعتبار اسلام مخدوش گردد برای رفع این تناقض‌هایی که وجود دارد تلاش کنند. نظارت شورای نگهبان صرفاً به این منظور است که مردم بتوانند آزادانه انتخاب کنند. شورای نگهبان را ناظر قرار داده‌اند که اراده مردم به درستی محقق شود، درحالی‌که امروز این مسئله به ضد خودش تبدیل شده و سیاستی که شورای نگهبان در زمینه صلاحیت‌ها اعمال می‌کند یکسره حاکمیت مردم و حق انتخاب مردم و انتخابات آزاد را که براساس قانون اساسی، مشروعیت نظام به آن وابسته است نفی می‌کند. بدیهی است که اگر اصلی از قانون اساسی با این اصل در تضاد قرار گیرد باید آن را اصلاح و نفی بکنند. درحقیقت آنچه اتفاق افتاده نفی اعتبار و قابلیت تحمل و تحقق نظام جمهوری اسلامی و بقای آن می‌باشد. از موضع احترام، اخلاص و مسئولیت مایلم این نکته را به مسئولان و دلسوزان نظام گوشزد کنم که این رویه را بی‌درنگ تغییر دهند و طبق قانون اساسی که می‌گوید انتخابات حق مردم است و لازمه حق حاکمیت بر سرنوشت، حق الهی و شرعی مردم را به خودشان واگذار کنند. زیرا بسیاری از مشکلات، تناقض‌ها، ضعف‌ها، فسادها و گرفتاری‌هایی که جمهوری اسلامی در درون و در مدیریت خارجی و بین‌المللی دارد می‌تواند با رفع این مشکل برطرف شود. یعنی مردم انتخاب کنند و منتخب واقعاً منتخب آنان باشد به طوری که قدرت و اعتبارش را مستقیم از مردم بگیرد و خودش را با معیار اراده و اعتماد مردم بسنجد و بنابراین نیروی معتبری خواهد بود. تمام توان مادی و معنوی ملت را به خدمت خواهد گرفت و هم در داخل می‌تواند فسادها و ضعف‌ها را نفی کند و هم بین‌المللی به طرز درستی ایفا کند و جایی برای سوال و مناقشه در عرصه‌های بین‌المللی

**در تاریخ صدساله مشروطیت و مجالس آن نیز چنین رد صلاحیتی سابقه ندارد. در اوج مخالفت با مدرس، صلاحیتش را رد نکردند منتها رأی او را دزدیدند و نگفتند چون مثل ما فکر نمی‌کند پس مسلمان نیست یا فاسق است**



باقی نگذارد و آنها نتوانند در اعتبار، ارزش، رسمیت و قانونی بودن نظام اسلامی تشکیک بکنند و یا به این بهانه علیه جمهوری اسلامی اقدامی انجام دهند.

با این مقدمه و تأکیدی که بر قانون دارید، چه راهکاری برای آینده پیشنهاد می‌کنید؟

به نظر می‌رسد با در نظر گرفتن وضعیت کنونی راهی برای فعالیت فعالان سیاسی جز ورود از دروازه قانونی نیست و عمل صالح همین راه قانونی است که آن هم از طریق انتخابات قابل تحقق می‌باشد. اگر اصلاح‌طلبان اعم از اصلاح‌طلبان درون حاکمیت که در وضعیت کنونی بخشی از آنها به بیرون رانده شده‌اند و اصلاح‌طلبانی که سالیان سال است با عنوان "غیرخودی" از حاکمیت خارج شده و اجازه ورود به آنها داده نشده است اقدام به ایجاد ائتلاف و اتحاد بین خود کنند (حداقل در انتخابات غیرریاست جمهوری که ائتلاف روی یک نفر مشکل است) می‌توانند شانس برنده شدن در انتخابات را داشته باشند و هم می‌توانند در مسائل حاد بین‌المللی و همچنین در حل مسائل داخلی اعمال نظر کنند و مدیریت را به تأمل و تجدیدنظر وارد کنند. در انتخابات نهم هم اگر در ابتدا و مرحله نخست، وحدتی بین اصلاح‌طلبان به وجود می‌آمد، نتیجه به این صورت نمی‌شد. در حال حاضر راهی جز اتحاد و ائتلاف برای اصلاح‌طلبان وجود ندارد تا بتوانند در برابر تشکیلات عظیمی که ارتباطات ویژه و سازمان یافته با مراکز قدرت دارند، موفق بشوند. در صورت اتحاد، توفیق آنها نه تنها بعید نمی‌باشد که می‌توان آن را قطعی و مسلم فرض کرد و این سدی که در برابر اتحاد اصلاح‌طلبان به وجود آمده شکسته خواهد شد. اصلاح‌طلبان عرصه وسیعی از جامعه اعم از اکثریت قاطع نخینگان رده بالا، رده میانی و حتی بدنه پایین را شامل می‌شود. بدین معنا که هم در بالای هرم جامعه، هم در لایه‌های میانی و هم در بدنه جامعه،

اصلاح‌طلبان پایگاه دارند و اگر اصلاح‌طلبان با هم متحد شوند، بدون شک اکثریتی را تشکیل می‌دهند و می‌توانند موفق بشوند. حقیقت این است که بی‌مبالغه جامعه ما تقریباً یکسره طرفدار اصلاح و اصلاحات است و اصلاح‌طلبان باید بتوانند اعتماد از دست داده مردم را جلب کنند.

آیا انتخابات مجلس هفتم و بویژه انتخابات نهم ریاست جمهوری یک پدیده خاص در روند سال‌های گذشته بود؟

انتخابات نهم ریاست جمهوری را به عنوان یک پدیده و حادثه، از تمام حادثه‌ها و تحولاتی که در طول تاریخ جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاده و انتخاباتی که انجام شده و مسئولان و روسای جمهور و نمایندگان مجلس در آن نقش ایفا کرده‌اند نمی‌توان جدا کرد؛ یعنی این‌گونه نیست که انتخابات نهم ریاست جمهوری پدیده‌ای باشد که آن

را جدای از روند ۲۵ ساله گذشته و دیگر تحولات و انتخابات پیشین تحلیل کنیم. انتخابات ریاست جمهوری اخیر یک میوه از درختی است که در طول ۲۵ سال رشد کرده و حاصل یک عملکرد ۲۵ ساله است. همان‌طور که بر انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ ایران چنین وضعیتی حاکم بود. در انتخابات سال ۱۳۷۶ و شرکت پرشور مردم در آن، در برابر یک ائتلاف عظیم که همه مراکز رسمی قدرت را در اختیار داشت و در یک جهت حرکت می‌کرد، مردم فقط یک انتخاب داشتند، اما به مجرد این‌که یک روزنه‌ای پیدا شد و احساس کردند که می‌توانند انتخاب دیگری بکنند، آن شرکت پرشور را به نمایش گذاشتند، دوم خرداد پدید آمد و انتخاب آقای خاتمی به آن صورت پرشور و حماسی انجام گرفت و آن، محصول مجموعه مدیریت گذشته بود. بیش از آن‌که معلول شعارهای ایجابی و موثر خاتمی و اصلاح‌طلبان باشد. زیرا آقای خاتمی هنوز وجهه امروز را نداشت و مردم شناخت کافی نسبت به آقای خاتمی نداشتند، هرچند که خواص، ایشان را می‌شناختند. مجموعه تحولات و پدیده‌های گذشته مردم را قانع نساخته بود و آنان شیوه‌های سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و اجتماعی دیگری را طلب می‌کردند و همین به مردم انگیزه داد تا یک انتخاب در برابر گذشته داشته باشند و برخلاف ائتلاف عظیم مراکز قدرت، انتخابی انجام دادند که برای بسیاری مایه شگفتی و غیرقابل انتظار بود. مردم طبیعتاً انتظار مدیریتی متفاوت با گذشته را داشتند. مدیریتی که خواست و نیازهای واقعی آنان را بازگو و نمایندگی کنند و خود را دقیقاً به شعارهایی که داده بود عملاً وابسته و پای بند بدانند و از عمق عواطف و خواست‌های مردم جدا نشود و موانع و مشکلات را با صراحت با مردم در میان بگذارد و چیزی را بر مردم ترجیح ندهد و در نهایت... و این چیزی بود که به هر صورت و دلیل محقق نگردید و مردم یکسره مأیوس گردیده و اعتماد به اساس مدیریت باقی نماند و هیچ روزنه و راه بازی در اندیشه مردم وجود نداشت و اختلاف و چندگانگی اصلاح‌طلبان در انتخابات مجالی به روشن کردن ذهن مردم و قانع کردن آنان نداد و بدنه جامعه که نیاز به یک جهش داشت تحرکی در آن پدید نیامد. طبیعی است در این خلأ عوامل متعدد و گوناگون می‌توانند میدان‌دار شوند و بخش‌های مختلف و اصناف جامعه را به هر جهت و جایی سوق دهند. مردم نیز در این شرایط سطح توقع را به رفع نیازهای شخصی بسیار محدود مادی و معاش و کمتر از آن پایین می‌آورند.

چرا روند رو به رشدی که مردم داشتند، نتوانست در انتخابات اخیر صلی بشود؟ آیا از اعتماد مردم نسبت به اصلاح‌طلبان یا اعتقاد نسبت به اصلاحات کاسته شده بود یا ضعف‌های درون اصلاح‌طلبان در انتخاب مردم موثر واقع

**شورای نگهبان را ناظر قرار داده‌اند که اراده مردم به درستی محقق شود، در حالی که امروز این مسئله به ضد خودش تبدیل شده و سیاستی که شورای نگهبان در زمینه صلاحیت‌ها اعمال می‌کند یکسره حاکمیت مردم و حق انتخاب مردم و انتخابات آزاد را که براساس قانون اساسی، مشروعیت نظام به آن وابسته است نفی می‌کند**

شد؟

در حسن اخلاق، نیت، دانش و اعتقاد آقای خاتمی به دموکراسی و مردم‌سالاری حرفی نیست، ولی آنچه عملاً انجام شد نتوانست انگیزه‌ها و نیازهایی را که مردم با انتخاب ایشان مطرح می‌کردند، برآورده نماید. به دنبال آن، انتخابات مجلس ششم و شورای شهر و روستا بود که مردم بر اساس همان دیدگاه در آن شرکت کردند. به نظر می‌رسد آنچه اتفاق افتاد، هم برای آقای خاتمی و هم برای مجلس ششم و هم برای اولین شورای شهر دور از انتظار مردم بود. یعنی مردم به ایدئال‌ها و مدیریت و سیاست‌هایی که بر اساس آن سه انتخاب را انجام داده بودند، نرسیدند. مردم بدون شک در آن انتخابات آزادی، قانون و عدالت را طلب می‌کردند و به دنبال سیاست‌های عقلانی و راهبردهای صحیحی بودند که بتواند به طور نسبی آن آرمان‌ها را تحقق ببخشد. همه ما می‌دانیم که چه اقداماتی برای شکستن آن انتخاب‌ها و ایدئال‌ها و خدشه دار کردن مدیریت جدید انجام گرفت و چه سیاست‌های خشن، تند و شدیدی اعمال شد. اما به نظر می‌رسد هم ریاست جمهوری و هم مجلس ششم نتوانستند از تمایلات واقعی مردم جمع‌بندی روشنی داشته باشند، بدین معنا که خواسته‌های مردم را درجه‌بندی نکنند. ممکن را از ناممکن جدا کرده، سیاست‌ها و تلاش‌هایی که ضرورتاً برای تحقق آنچه ممکن است به‌کار بندند. اجرای قانون و عدالت، مسئله رفاه و معاش مردم و مسئله آزادی هرکدام درجاتی دارند، هیچ‌کدام هم مطلق نیستند و بدون شک هرکدام هم به نسبتی قابل تحقق بوده‌اند. ولی نه تنها آن سیاست‌ها و راهبردها، بلکه همان مقداری هم که امکانش بود به کار گرفته نشد و توضیح روشنی نیز درباره غیرممکن‌ها و علت آنها داده نشد. مدیریت جدید - چه در ریاست جمهوری و چه در مجلس ششم - می‌توانستند آن بخش‌هایی که امکان تحقق داشت عملی بکنند و آنجا که امکان نداشت، توضیح بدهند که چرا امکان تحقق آن وجود نداشته است. یعنی مناطق ممنوعه و خطوط قرمز را جدا می‌کردند. حقیقت این است که در بخشی که خطوط قرمز نبود و اعمال سیاست‌های مورد تمایل مردم وجود داشت، ضعف‌هایی بود و آقایان به هر دلیل توفیق پیدا نکردند و نتوانستند یا نخواستند برای مردم هم توضیح بدهند شاید هم فکر می‌کردند که همان مقدار که حسن نیت در خدمت وجود دارد و نشان داده می‌شود، کافی است. بی‌شک حسن نیت و اراده خدمت وجود داشت، اما ضعف برداشت، استنباط و دریافت کلی از مجموعه معادلات و واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی و ضعف در مقام عمل، اراده و تحقق بخشیدن به خواسته‌ها نیز قابل چشم‌پوشی نیست.

از سخنان شما پیداست که اصلاح‌طلبان، دیدگاه اصلاحی داشته‌اند اما در روش موفق نبوده‌اند، ممکن است توضیح بیشتری بفرمایید.

تردید نیست که روشن‌بینی، اخلاق و سیاست مسالمت‌جویانه آقای خاتمی در عرصه بین‌المللی در یک مرحله به نظام اسلامی و ایران اعتبار و حرمت بخشید و بی‌تردید مجلس ششم بهترین مجلس در تمام ادوار مجالس جمهوری اسلامی بود، اما در عین حال در بسیاری از بخش‌ها و از جمله در جریان زندانی شدن آقای نوری، یوسفی اشکوری، ملی - مذهبی‌ها، روزنامه‌نگاران، دیگر زندانیان و نیز بستن مطبوعات بیش از آنچه کار شد امکان داشت و جامعه نیز بیش از آنچه انجام شد انتظار داشت. به نظر می‌رسد بدون این‌که از خط قرمز عبور شود امکان فعالیت و تلاش و پیگیری خیلی بیش از آنچه انجام شد وجود داشت. جالب است که در دوره دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی بسیاری از زندانیان و خانواده‌هایشان انتخاب مجدد ایشان را تأیید می‌کردند. آنها از زندان اعلام کردند که از ریاست جمهوری آقای خاتمی حمایت می‌کنند. این روحیه ارزش‌همه‌گونه فداکاری داشت. واقعاً امکان تلاش بیشتر وجود داشت و می‌شد این انسان‌های مظلوم از حمایت بیشتری برخوردار شوند و دل‌ها همچنان گرم و امیدوار باقی بماند.

نکته‌ای که شاید از آن غفلت شده این‌که هم ریاست جمهوری و هم مجلس ششم، هر دو به امر سیاسی توجه داشتند و در کنار آن توسعه اقتصادی را هم مطرح می‌کردند. اما بیش از آنها این بود که اصلی‌ترین مشکل مردم بیکاری و بی‌آبیه‌گی و تنها راه‌حل هم، سرمایه‌گذاری خارجی است. در این راستا گام برداشتند و تغییر قانون اساسی را مطرح نمودند و از گره‌گشایی رهبری نیز استفاده کرده و در مجلس همه قیام کردند، ولی آیا فکر نمی‌کنید این کارشناسی اشتباه بود؟ مهندس سبحانی در نامه‌ای به آقای خاتمی نوشت اول صنایع ملی را ساماندهی کنید که کارخانجات ورشکست نشوند و بیکاری افزوده نشود، بعد از ساماندهی صنایع ملی، خود آن صاحبان صنایع تشخیص دهند چه نوع فن آوری نیاز دارند و چه نوع سرمایه‌گذاری لازم است. می‌بینیم که مشکل بیکاری با سرمایه‌گذاری خارجی از بین نرفته است.

آیا این جای تأمل و جمع‌بندی ندارد؟ باید از تمام کارشناسان اقتصادی که از نظر کمیت و کیفیت بسیارند، چه کارشناسان درون حاکمیت و چه کارشناسان بیرون حاکمیت استفاده می‌شد. باید سمینارهایی از تمام کارشناسان و متخصصان اقتصادی تشکیل می‌شد و نتیجه نظریات کارشناسانه به صورت دقیق به کار بسته می‌شد و برای مردم از زبان کارشناسان مقبول، وضعیت اقتصادی به صورت روشنی تبیین می‌گردید و

راهی برای فعالیت  
فعالان سیاسی جز ورود از  
دروازه قانونی نیست و عمل  
صالح همین  
راه قانونی است که  
آن هم از طریق انتخابات  
قابل تحقق می‌باشد

راه حل مشکلات توضیح داده می‌شد که به نظر می‌رسد نه دولت و نه مجلس ششم از چنین نیروهایی به درستی بهره‌ن گرفتند و روشنگری و تبیین دقیق مسائل و مشکلات نه برای خود و نه برای مردم از ناحیه کارشناسان بی‌طرف انجام نگرفت. باید سوالات مردم از زبان این کارشناسان پاسخ داده می‌شد.

نیت مجلس ششم این بود که با سرمایه‌گذاری خارجی مشکل اقتصادی و اشتغال مردم حل شود. اما راهی که انتخاب کردند هنوز نقد و ارزیابی نشده است. آیا این درست بود؟

سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی و فراهم کردن شرایط سرمایه‌گذاری کاری است درازمدت و اساس آن مبارزه با فقر و رفاه بی‌کاری است و برای رسیدن به ثروت، تولید، مبارزه با فقر و مشکل بیکاری راهی جز سرمایه‌گذاری علمی و با برنامه وجود ندارد. هرچند که نمی‌تواند برای طبقات محروم و زیر خط فقر در کشور ما، در کوتاه‌مدت و در شرایط کنونی راهگشا باشد و به نیازهای فوری پاسخ دهد. برنامه‌های درازمدت در سطح کلان به جای خود باید عملی می‌شد ولی باید به قشر فقیر جامعه هم توجه ویژه‌ای می‌کردند و اقدامات ممکن برای حل مسائل ضروری فقرا انجام می‌گرفت. شاید مسئولان این مسئله را نپذیرند، ولی همدلی و اهتمام جدی به طبقات فقیر و نیازمند که برای ادامه حیات خود و فرزندانشان و حتی گاهی برای حفظ شرافتشان به اولیات زندگی نیازمندند، صورت نگرفت. ضمن این‌که اقدامات اساسی و کلان و راهبردی در سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی و اقداماتی که رشد بیش از ۷٪ را برای کشور ممکن ساخت، قابل انکار نیست. رسیدگی و تأمین نیازهای ضروری طبقات فقیر از نظر دینی و اسلامی واجب شرعی است؛ هم بر دولت و هم بر ثروتمندان. در بیان و فتوای فقها فوریت این مسئله از فوریت نماز و حج واجب هم بیشتر است.

یعنی اگر امر دایر بشود بین نجات حیات انسان، نماز و حج واجب، تقدم حفظ جان انسان‌هاست که این جزو مسلمات و قطعیات همه فقهاست و هیچ فقیهی در این مسئله تردید نمی‌کند. بنابراین رفع نیاز فقرا و عدالت اقتصادی یک واجب قطعی و فوری شرعی است، ضمن این‌که برای سیاست‌ورزان و مدیران و مسئولان جامعه یک واجب اداری و سیاسی است. با توجه به این‌که در مسائل اقتصادی خط قرمزی وجود ندارد، جا داشت دولت اصلاحات - که در درک مسئولیت آنها شکی نیست - نظر کارشناسان کشورمان را جمع‌بندی و آن را پیاده می‌کرد و با توضیح مسائل و مشکلات و راه‌حل‌ها از زبان آنان، ملت را در جریان واقعیت‌های اقتصادی و موانع رشد اقتصادی از هر ناحیه حتی از نظر سیاست خارجی قرار می‌داد. نتیجه‌ای که مردم از مجموعه کار اصلاح طلبان گرفتند، جمع‌بندی ملت از

همه مسائل همان نتیجه‌ای بود که پیش از دوم خرداد به آن رسیده بودند و آن این‌که حس می‌کردند به نیازها و تقاضاها جواب داده نمی‌شود. آزادی مطلوب وجود ندارد، به قانون عمل نمی‌شود، عدالت تحقق پیدا نمی‌کند و اهتمام به رفع نیازهای ضروری و فوری کم شده و یا وجود ندارد. (روند اصلاحات به نسیتی ادامه یافته و برای برخی از خواص قانع‌کننده بود)، اما ملت از دو جهت مأیوس شده بودند؛ یکی از طرف قدرتی که در برابر اصلاحات وجود داشت، مانع اصلاحات بود و با انواع خشونت و اعمال قدرت به صورت‌های مختلف در برابر اصلاحات ایستاده و نمی‌گذاشت آنچه رئیس‌جمهور وعده آن را داده بود و مجلس ششم آن را پیگیری می‌کرد، تحقق یابد. یکی هم از طرف اصلاح طلبان که تمام و کمال از عهده مسئولیت برنیامدند. وقتی مردم می‌بینند که مسئولی در برابر موانع تسلیم می‌شود، طبیعی است که دچار یأس و ملالت شوند. حقیقت این است که در آستانه انتخابات نهم ریاست‌جمهوری و بعد از انتخابات آنچنانی مجلس هفتم و با اختلافاتی که اصلاح طلبان در این مرحله داشتند، مردم دچار یأس مضاعف شدند، بیش از یأسی که نسبت به مدیریت اجرایی گذشته تا پیش از دوم خرداد ۷۶ در جامعه پدید آمده بود و در وضعیتی قرار گرفتند که امکان برون‌رفت از آن وجود نداشت. به طوری که امیدشان از مسئولان، اصلاحات و اصلاح طلبان نیز قطع شد و نسبت به مجموعه مدیریت، دچار یأس شدند و راهی برای برون‌رفت از شرایط موجود به نظرشان نمی‌رسید. در مرحله دوم نیز ائتلاف نسبی روشنفکران و اصلاح طلبان بسیار دیر شده بود و ذهن و روح مردم بیش از آن کور شده بود که این ائتلاف بتواند بر آن شوکی وارد کند و بدنه جامعه را که نیازمند یک جهش بود به حرکت درآورد، خلأ ذهنی و روحی و نبودن شخصیت جدید و چهره‌ای نو که بتواند عواطف مردم را تحریک کند و آنان را به رفع نیازهایشان قانع سازد، در مرحله دوم انتخابات، بیشترین نقش را در پدیده انتخابات نهم ایفا کرد. البته نیروی متشکل و موثر و به تعبیر برخی پادگانی، از این خلأ بیشترین بهره‌را برد و چه بسا تبلیغات مخرب و آن‌طور که گفته می‌شود، تخلفات و شعارهای آقای احمدی‌نژاد درباره عدالت‌محوری و وعده رسیدگی به محرومان، هر یک در جای خود بی‌تأثیر نبوده است. این موضوع نیز نباید فراموش شود که در کشور حزب فراگیر وجود ندارد. آرای مردم معمولاً شخصی و توده‌ای است و طبقات پایین جامعه و بویژه روستاییان خود را ملزم به رأی دادن می‌دانند و به کمترین خواسته‌ها قانع هستند.

دو شعار بود که اصلاح طلبان بر آن تأکید کردند؛ یکی قانون‌گرایی بود که توسط آقای خاتمی پیش از خرداد ۷۶ مطرح شد.

### در آستانه انتخابات نهم

#### ریاست‌جمهوری و بعد از

#### انتخابات آنچنانی مجلس هفتم و

#### با اختلافاتی که اصلاح طلبان در

#### این مرحله داشتند، مردم دچار

#### یأس مضاعف شدند، بیش از

#### یأسی که نسبت به مدیریت

#### اجرایی گذشته تا پیش از

#### دوم خرداد ۷۶ در جامعه پدید

#### آمده بود و در وضعیتی قرار

#### گرفتند که امکان برون‌رفت از آن

#### وجود نداشت

مردم قانون‌گرایی را قبول کردند و به تدریج متوجه شدند که مانع اجرای قانون، همان مجموعه مدیرانی هستند که به آن اشاره کردید، به همین دلیل مایوس شدند. مردم نیاز به تغییر مدیریت برای اجرای قانون را احساس می‌کردند. آقای احمدی‌نژاد شعار انقلاب در مدیریت و مدیران را داد که البته جهت آن مشخص نبود. شعار دوم اصلاح‌طلبان با عنوان سرمقاله‌ای به نام "راست‌وحشی" مطرح شد و بلافاصله دو روزنامه هم توقیف گردید و در آن یادداشت به مافیای ثروت و قدرت اشاره شده بود. این شعار پیگیری نشد تا این که آقای احمدی‌نژاد "مافیای ثروت و قدرت" را مطرح کرد؛ با این مضمون که از پله ثروت به قله قدرت می‌رسند. سوال اساسی این است که چرا دو شعار اصلی اصلاح‌طلبان از دست رفت.

آقای خاتمی و مجلس ششم و اصلاح‌طلبان بیشترین توجه خود را به مسائل کلان و بنیادی معطوف کردند که آن مسائل برای مشکلات فوری و ضروری جامعه کارساز نبود. در جامعه‌ای که ۱۱ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند، بخش عظیمی از آنها برای ضروریات زندگی مانند غذا، دارو و تحصیل ابتدایی فرزندانشان معطل هستند. در عین آن‌که سیاست‌های کلان اقتصادی و سیاست‌گذاری خارجی در جای خود ضرور و اثرگذار است اما برای رفع نیازهای فوری و ضروری نمی‌تواند نقشی ایفا کند. این درحالی بود که جناح مقابل با در دست داشتن وسیع‌ترین رسانه‌ها، دائم بر طبل فقر و نیازها و توجه نداشتن به آنها می‌کوفت و دولت و اصلاح‌طلبان را در بی‌توجهی به این مسائل و تمرکز بر مسائل سیاسی مورد نقد و اعتراض قرار می‌داد. مدیریت کشور و دولت اصلاح‌طلبان باید در این جهت اقدامات و اهتمامی انجام می‌دادند که غیرممکن نبود. دولت آقای خاتمی بیشترین مساعدت و بودجه را به کمیته امداد و سازمان‌های خیریه و مراکز تبلیغات جناح مقابل انجام داد و این همه هرگز در این زمینه به ایشان و دولت ایشان و اصلاح‌طلبان کمکی نکرد. مدیریت می‌توانست با طبقات گرفتار از نظر روحی نزدیک شود و همدلی‌هایی انجام دهد و هم به شیوه‌هایی در جهت حل این

مسائل از طریق وزارت رفاه و بهزیستی و راه‌های دیگر که جای ذکر آن نیست، مساعدت‌هایی انجام دهد. گرچه برای حل مشکل فقر و رفع نیازهای اساسی، جز برنامه‌ریزی عملی و اقدامات اساسی که دولت خود را به آن ملتزم می‌دید و در آن جهت حرکت می‌کرد، چاره‌ای نیست. حل این مسائل و مسائل دیگر کشور جز با ارتباط مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه با جهان و ارتباط درست با مردم داخل کشور و سپردن کار به آنها و تأمین امنیت داخلی و خارجی که دولت آقای خاتمی در این جهت حرکت می‌کرد، راه دیگری وجود ندارد. رفع فقر و مبارزه با تورم بی‌شک دستوری نبوده و با

فرمان قابل حصول نیست.

اخیراً کتابی چاپ شده که شامل مکاتبات هیئت پیگیری قانون اساسی می‌باشد و تمام شکایاتی که به این هیئت ارجاع شده و آنها برای ریاست جمهوری نوشته‌اند و جواب رئیس‌جمهور نیز چاپ شده است. آیا منظور شما این است که این رویه برخوردها ضعیف بوده است؟

صرف‌نظر از ارتباط دولت با قوه قضاییه و شورای نگهبان در زیرمجموعه دولت، مسائل قابل حل بسیار وجود داشت که اگر برداشت درست و کارشناسی بی‌طرف نسبت به آنها انجام می‌شد و اراده سیاسی برای حل و فصل آن مسائل وجود می‌داشت بسیاری از گره‌ها گشوده می‌شد و بار دولت و مردم سبک می‌گردید. درباره این مسائل گاه مکاتبات بسیار و با لحن دلسوزانه انجام می‌گردید اما به نتیجه نمی‌رسید و چه بسا در باتلاق رودر بایستی‌ها غرق می‌شد. ضعف فهم مسائل و گاه اغراض خاص در رده‌هایی از مدیریت که باعث گره خوردن کارها می‌شد، بسیار وجود داشت.

آیا جا نداشت آقای خاتمی که با شعار قانون‌گرایی پیروز شده بود، انقلابی در جهت برگزاری کنفرانس‌های قانونی بین استادها و دانشگاه ایجاد می‌کرد تا قانون‌گرایی دانش شود، درحالی که حتی در دانشکده حقوق یک کنفرانس در جهت قانون‌گرایی برگزار نشد. نتیجه این بی‌توجهی‌ها آن شد که ابزار - قانونی پررنگ بشود. می‌بینیم که ابزار - قانونی از دل قانون‌گرایی درآمد. آیا مناسبت نداشت که قانون و روح آن را به مردم آموزش بدهند؟

کشور در بخش‌های مختلف علمی و فرهنگی و مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاست‌های بین‌المللی کارشناسان فراوان و زبده بسیار دارد که دولت و مجلس ششم می‌توانستند از دیدگاه‌های کارشناسی آنها با تشکیل کنفرانس‌ها و به‌طور انفرادی بیش از آن‌که بود استفاده کنند، اما بخش عظیمی از کارشناسان خود را بیگانه از حاکمیت شمرده و غیرخودی شناخته می‌شوند. فضا و شرایط اداره کشور، اظهارنظرهای بی‌ملاحظه و صرفاً علمی را بر نمی‌تابد و این درد بزرگ کشور است که از یک مشکل اساسی دیگر ناشی می‌شود. نباید گفت که چهره علمی و فرهنگی آقای خاتمی و اصرار و تأکید ایشان بر علم، فرهنگ و قانون در بازکردن فضا بی‌تأثیر بوده است.

### خلأ ذهنی و روحی و

### نبودن شخصیت جدید و

### چهره‌ای نو که بتواند عواطف

### مردم را تحریک کند و آنان را به

### رفع نیازهایشان قانع سازد، در

### مرحله دوم انتخابات،

### بیشترین نقش را در پدیده

### انتخابات نهم

### ایفا کرد

